

## بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: حضرت زهرا عليها السلام؛ اسوه‌ای نیکو

تاریخ: ۳۰ فروردین ۱۳۹۳

امشب شب بسیار با عظمتی است، این شب بزرگ را خدمت حضرت بقیة‌الله (ارواح‌نافداه) تبریک عرض می‌کنم و همچنین خدمت همه ارادتمندان و محبان اهل بیت (علیهم‌السلام).

### حضرت زهرا (سلام‌الله‌علیها) در کلام امام زمان (علیه‌السلام)

روایتی است منسوب به امام زمان (علیه‌السلام)، می‌فرمایند: «في إِبْنَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لِي أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۷۸، باب ۳۱)؛ یعنی رفتار دختر پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) برای ما الگوی نیکویی است. می‌گویند رفتار آن حضرت برای ما سرمشق است. وقتی برای امام زمان (علیه‌السلام) سرمشق باشد، به اولویت می‌تواند برای همه ما سرمشق باشد.

### الگو بودن حضرت زهرا (سلام‌الله‌علیها) در تمام جوانب زندگی

سبک زندگی آن حضرت می‌تواند برای ما درس باشد: رفتار شخصی آن حضرت، در رفتار اجتماعیشان، در تربیت اولادشان، در دفاع از ولایتشان، در عبادت و ارتباط با خالق، در ارتباط با مخلوق و دعا کردن به همه، در ارتباط با خدمت به همسر، در کمک به دین و حضور در جامعه، در انجام وظایف سیاسی، در هر زمینه‌ای وارد شویم، نمونه‌های ویژه‌ای برای حضرت می‌یابیم.

نکته مهمی که در این زمینه است، این است که حضرت در حالی که بیشترین خدمت را به جامعه داشتند؛ اما هیچگاه دست از بحث عفت و حجاب خودشان برنداشتند. زنان، امروزه گاهی می‌خواهند به جامعه خدمتی کنند؛ لذا از عفتشان کم می‌گذارند، فوری چادر را کنار می‌گذارند و می‌گویند: چادر دست‌وپا گیر انسان است، در حالی که این نیست. شما نمی‌توانید این را ملاحظه بکنید در رفتار زنانی که الگو بودند. بیشترین خدمت را آن‌ها می‌کردند که عفتشان را هم کاملاً رعایت

می‌کردند. ما در اصفهان خودمان هم به حمدالله نمونه‌هایی داریم، در صدر اسلام هم الگوی ما حضرت فاطمه (سلام‌الله‌علیها) هستند.

### حضور حضرت زهرا (سلام‌الله‌علیها) در اجتماع

وقتی حضرت در مسجد حضور پیدا کردند و می‌خواستند از امیرالمومنین علیه السلام دفاع کنند و ولایت را تنها نگذارند، حضورشان در مسجد این‌گونه نبود که چادر را کنار بگذارند و بگویند: به اقل حجاب اکتفا می‌کنم. این‌گونه نبود. تاریخ می‌گوید: چادری که حضرت بر سر کرده بودند تا روی زمین آمده بود. وقتی هم وارد مسجد شدند، با اینکه چادر سرشان بود و دورشان را زنان احاطه کرده بودند، درعین‌حال بین مردان نیامدند و گوشه‌ای سخنرانی کنند. دستور دادند پرده‌ای زدند و از پشت پرده سخنرانی کردند. سخنرانی‌شان هم سخنرانی بشری نیست، به‌گونه‌ای است که صدها سال هرکس آمده و فکر کرده، می‌گوید: اصلاً امکان ندارد این عبارت‌ها را بشر بیان کرده باشد، بشر نمی‌تواند، توانایی ندارد. انسان‌های بلیغ و فصیح سال‌ها خوب فکر می‌کنند، می‌بینند نمی‌توانند بهتر از این جملات بسازند.

بخشی از این خطبه مربوط به خلقت انسان است. کسانی که در این زمینه کار کرده‌اند، می‌دانند چه می‌گویم. عقل مبهوت می‌ماند. انسان چند سال باید زحمت بکشد تا اصلاً بداند قرآن راجع به خلقت انسان چه می‌گوید. حدود ۳۰۰ آیه قرآن را باید بررسی کند و تفسیرش را خوب بداند. آن وقت در این خطبه حضرت تمام آیات قرآن را در ده کلمه خلاصه کرده‌اند؛ یعنی پنج جمله که هر جمله دو کلمه‌ای است. بعد این پنج جمله نیز بر وزن هم است؛ یعنی این‌گونه نیست که پنج جمله دو کلمه‌ای گفته باشند، کلمات در حال اختصار، در اوج فصاحت است. جامع تمام آیات قرآن است و در ضمنش یک استثناء منقطع دارد. درباره آن‌ها عقل اصلاً مبهوت می‌ماند. آن‌هایی که به ادبیات عربی مسلطند، می‌گویند: این چیست؟!

اگر صدها انسان پنجاه سال هم فکر کنند، نمی‌توانند این سیصد آیه را جمع کنند. معلوم است خطبه، خطبه بشری نیست. نفر دومی وجود ندارد که بتواند این خطبه را بیان کند. هر قسمتی از این خطبه همین‌طور است. حال حضرت در مسجد در دفاع از ولایت چنین جملات نورانی را می‌خواهند بیان کنند. بنا نیست تا می‌خواهند این کار را بکنند، از حجابشان کم بگذارند و بگویند حالا که وظیفه اجتماعی داریم، می‌آییم در حضور مردان می‌ایستیم، همه هم نگاه کنند. کسی که عقل کل

است، این است. کار خوب را فدای کار خوب دیگر نمی‌کند. همه را با هم رعایت می‌کند که الآن شما نمی‌توانید کوچکترین ایرادی بگیرید. نه به کلام حضرت، نه به رفتار حضرت، نه به وظایف اجتماعی حضرت. همه برای ما الگوست.

### تأسی به زنان نمونه عصر حاضر

در اصفهان ما هم چنین زنانی زیاد هستند. زنان جامعه ما باید به این رفتارها تأسی کنید. ما به چنین زن‌هایی افتخار می‌کنیم. منزل خواهر دکتر بهشتی در خیابان دکتر بهشتی بود. اگر بگویم تنها خانه‌ای که بیشترین خدمت را به جامعه می‌رساند، خانه ایشان بود، گزاف نگفته‌ام. آن‌هایی که ده‌ها سال آنجا بوده‌اید، می‌دانید من چه می‌گویم و اگر نظیرش را سراغ دارید، بگویید، بگویید: خانه دومی هم فلان جاست. خانه‌ای که شبانه‌روز درس باز بود و انواع خدمات‌ها را به جامعه می‌کردند.

وقتی من می‌گویم خدمت، در ذهنتان چه می‌آید؟ خدمت به محرومین؟ بله، خیرین در خانه می‌آمدند و پول گذاشته می‌شد و مخفیانه به محرومین کمک می‌شد. کمک به جهیزیۀ افراد؟ بله، در آن خانه مرتب به جهیزیۀ افراد کمک می‌شد، حتی جلسات نهضت سوادآموزی گذاشته بودند برای زنانی که سواد نداشتند. جلسات قرآن، جلسات معارف، هر کاری انسان فکر کند در این خانه مرتب انجام می‌شد. محور این همه خدمت هم یک زن بود. حالا شما فکر می‌کنید مثلاً ایشان با روسری و مانتو می‌آمدند؟ چطور می‌توان تصور کرد خواهری که این همه خدمت می‌کند، این‌گونه باشد؟

اگر در کل ایران بگردید، نمی‌توانید چنین خانه‌ای را با این مشخصات پیدا کنید؛ یعنی مقداری که ما اطلاع داریم، وجود ندارد؛ اما حضور ایشان در اجتماع به هیچ‌وجه باعث نشد با نامحرم ارتباط داشته باشند. یعنی خود ما تا آنجا می‌رفتیم، با اینکه منزلشان بود، باز از پشت پرده با ما صحبت می‌کردند و با همه این‌گونه بودند. چادر داشتند؛ اما همان روز هم این طرف پرده نمی‌آمدند، از پشت پرده صحبت می‌کردند. من جمله‌ای با از ایشان واسطه شنیدم که گفته بودند: من تا به حال در عمرم به نامحرم نگاه نکرده‌ام. این فقط مربوط به ما نبود؛ چون ما با ایشان نسبتی داشتیم، با اقوام دیگر، آن‌هایی که با شهید بهشتی نزدیکتر از ما بودند هم همین‌طور بودند. بقیه هم می‌گفتند: ما وقتی آنجا می‌رفتیم، آن زن نمونه از پشت پرده صحبت می‌کردند. خدمتشان را می‌کردند؛ اما نه اینکه کاری را پر رنگ کنند و کار دیگر را نه. این حرف خیلی بزرگی است.

اصفهان باید به این‌ها افتخار کند. این‌ها نمونه‌هایی هستند که دختران و زنان جامعه ما می‌توانند به آن‌ها تأسی کنند. ایشان

در ارتباط با نامحرم شدیدترین رعایت شرعی را داشتند. ایشان بیشتر از تمام نمایندگان مجلس و بیشتر از همه کسانی که خدمت می‌کنند، اینجا بدون موقعیت اجتماعی ظاهری خدمت می‌کردند. پس می‌شود! فقط نگوییم: صدر اسلام اینچنین بوده است! امثال آن زمان در همین جامعه ما هم هست.

مرحوم آیت‌الله حاج آقا رحیم ارباب (رضوان‌الله‌تعالی‌علیه) که قبرشان بین شهداست، در آستانه پیروزی انقلاب از دار دنیا رفتند. ایشان در اواخر عمرشان نابینا شده بودند، سن زیادی داشتند، نزدیک به صد سال می‌شد. مدتی قبل از پیروزی انقلاب، در زمان طاغوت یکی از روحانیون می‌خواست به ایشان دلداری بدهد، خدمتشان رفته بود و گفته بود: آقا راحتید چشم ندارید، راحتید چشمتان به زنان بی‌حجاب نمی‌افتد. ایشان فرموده بودند: من آن زمانی هم که چشم داشتم، یاد ندارم چشمم یک‌بار به نامحرم افتاده باشد. او خیال می‌کرد آن وقت که چشم داشته‌اند، اذیت می‌شدند. نه بابا! آن وقت هم که چشم داشتند، این‌گونه مواظب بودند! ما افتخارمان به این است. ما تأسف می‌خوریم برای خودمان که چرا نمی‌توانیم کاملاً به چنین مردی اقتدا کنیم. این‌ها در جامعه ما بزرگ شدند، همین‌جا زندگی کردند. این‌ها وجود نورانی بودند، مرز شرع را به شدت رعایت می‌کردند، گناه هیچ نمی‌کردند، بیشترین خدمت‌ها را هم می‌کردند. این‌گونه نبودند که بخواهند کوتاه بیایند و برای خوشایند مردم کارهایی بکنند، همین کارهایی که الآن می‌بینید انجام می‌دهند.

امشب که شب میلاد حضرت فاطمه (سلام‌الله‌علیها) است، شب مادر و شب زن هم است. این ایام را روز زن نامیده‌اند، چنین ایامی برای همه، مرد و زن افتخار است. در این ایام توصیه‌ام به خواهران عزیز این است همه به این بانو تأسی کنیم و در رفتار خودمان دقتی کنیم. ما می‌توانیم خدمت کنیم بدون اینکه گناه کنیم، در جامعه حضور داشته باشیم بدون اینکه مرز شرع را به هم بزنیم. مرز شرع را رعایت کنیم، خدمت هم بکنیم.

### بهترین چیز برای زن

غالباً همه شما این جمله معروف آن حضرت را شنیده‌اید که وقتی از پدرشان پرسیدند چه چیز برای زن بهتر است؟ ایشان فرمودند: بهترین چیز برای زن این است که این زن مرد نامحرمی را نبیند و مرد نامحرمی هم او را نبیند. وقتی پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) این حرف را شنیدند، فرمودند: «فداها ابوها» (پدرش فدای او باد) که چه جمله دقیقی را بیان کردند.

## بینایی در دنیا یا مقامی بهشتی

در دوران طاغوت عالمی بودند که ساواک چشمشان را کور کرد، روحانی سیدی بودند، ساواک این روحانی را دستگیر کرد و خیلی شکنجه‌شان داد و چشمانشان را کور کرد. بعد از پیروزی انقلاب این روحانی مایل بودند که سفر حج بروند، اسبابش برایشان فراهم شد؛ منتهی چشم نداشتند و کسی را هم همراه نداشتند که دستشان را بگیرد. در سفر مکه خیلی سخت است شخص نابینا باشد. آن وقت فرمودند: از همین جا، قم که می‌خواستیم به فرودگاه تهران بروم و از آنجا سوار هواپیما شوم، به امام زمان (علیه‌السلام) متوسل شدم و گفتم: یا صاحب‌الزمان من می‌خواهم بیایم خانه خدا را زیارت کنم؛ اما چشم ندارم، هرگونه صلاح می‌دانید، لطف کنید که من بتوانم این سفر را به خوبی انجام دهم.

لطف این شد که وقتی در فرودگاه آمدم، دیدم آقای پهلوی من آمد و سلام و علیک کرد و گفت: من یک ارتشی هستم و در این در این کاروان با شما همسفر هستم و در طول این سفر می‌خواهم نوکری شما را بکنم، اجازه می‌دهید؟ خیلی محترمانه گفتم: من می‌خواهم نوکر شما باشم، گفتم: خواهش می‌کنم! گفت: نه، تعارف نمی‌کنم! من از حالا که اول سفر است تا آخر سفر می‌خواهم خدمتگذار شما باشم. دیدم جدی می‌گوید، تعارف هم نمی‌کند، گفتم: خیلی متشکرم و خوشحال شدم. گفتم: عجب! چه زود دعایم مستجاب شد! تا قبول کردم، بلافاصله اثاثم را از دستم گرفت و از آنجا گفتم: ساکتان را بدهید و دست من را گرفت و گفت: از حالا تا آخر سفر من خادم شما هستم، هر کاری دارید من انجام می‌دهم.

خیلی خوشحال شدم که کارمان این طوری حل شد. بارم را گرفت و به هواپیما تحویل داد و دستم را گرفت و سوار هواپیما شدیم. اول مدینه می‌رفتیم، مدینه که آمدیم، این ارتشی پایه‌پای من بود، دستم را گرفت و به هتل رفتیم. در هتل هم در اتاقی با چهارپنچ نفر دیگر بودیم. آماده شدیم، وضو و غسل زیارت و... را انجام دادیم و دوباره او دست من را گرفت و به حرم پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) برد. آن‌هایی که مشرف شدید، می‌دانید طرف جلوی قبر مطهر که باب جبرئیل و باب البقیع و باب نساء هست، از این جلو تا ضریح مطهر فاصله کم است. حدود هفت‌هشت متر تا ضریح فاصله هست، درواقع ضریح گوشه مسجد قرار گرفته؛ اما اگر از آن طرف به مسجد برویم، نه، حدوداً سیصد متر تا ضریح فاصله هست. آن وقت بار اول که داخل رفتیم، از همین باب جبرئیل رفتیم که خیلی هم شلوغ بود. گوشه‌ای ایستادیم و او برایم زیارتی خواند، زیارت پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و زیارت حضرت فاطمه (سلام‌الله‌علیها)، بعد به بقیع آمدیم و به هتل برگشتیم.

من در فکر رفتم. دیدم که این ارتشی برای من خیلی به زحمت افتاد. نکته‌ای به ذهنم رسید، گفتم: خوب است این پنج نفری که در این اتاق هستیم، هر مرتبه‌ای که می‌خواهیم حرم برویم، یک نفر دست من را بگیرد و ببرد. همیشه او نباشد؛ چون برای او زحمت است؛ لذا سر ناهار که در اتاق دور هم نشستیم و می‌خواستیم ناهار بخوریم، همه هم نشسته بودیم، آنجا مطرح کردم، گفتم: آقایان، من از نعمت چشم محروم هستم؛ اما در این سفر مهمان شما هستم، از شما خواهش می‌کنم که هر مرتبه‌ای که می‌خواهید حرم بروید، من مزاحم یک نفر از شما شوم تا همه بار سختی من روی دوش این ارتشی نباشد. همه پذیرفتند، گفتند: اشکالی ندارد. ارتشی هم کنار سفره نشسته بود و هیچ چیز نگفت.

بعد که از اتاق بیرون آمدیم، دنبال من آمد و من را گیر کشید. گفت: حاج آقا، این چه حرفی بود سر سفره زدید؟! گفتم کدام حرف؟ گفت: در فرودگاه تهران من خودم به شما گفتم می‌خواهم نوکری شما را بکنم، شما که به من حرفی نزدید! چرا می‌خواهید این خدمت را از من بگیرید؟! چرا می‌خواهید با دیگران بروید حرم؟! من می‌خواهم در طول این سفر خدمتگذار شما باشم. من خودم پیشنهاد دادم، شما هم پذیرفتید. گفتم: شما ناراحت نشوید. من می‌خواستم بار من فقط روی دوش شما نباشد. گفت: نه! چه اشکالی دارد؟ من خودم می‌خواهم با افتخار خدمتگذار شما باشم، این چه حرفی بود زدید؟! دیدم خیلی ناراحت شده، از او عذرخواهی کردم و گفتم: آقا ببخشید، من فکر کردم شما در زحمت می‌افتید. گفت: نه، زحمت نیست.

بنابراین بار دوم که باز می‌خواستیم حرم برویم، دوباره با همین آقا وعده گذاشتیم که یک ساعتی حرم برویم. او هم دوباره با افتخار آمد و دست من را گرفت و برد. این بار که می‌خواستیم حرم برویم، به او گفتم: این دری که صبح وارد شدیم، خیلی شلوغ بود، مسجد در دیگری ندارد که خلوت باشد؟ گفت: چرا، پشت مسجد، باب‌السلام است، از آنجا حدوداً ۳۰۰ متر تا ضریح فاصله هست، از آن در می‌رویم. حرم را دور زدیم و از باب‌السلام وارد حرم شدیم، همین‌که وارد شدیم، همان‌جا، دم در مسجد، نشستیم، خلوت هم بود. گفتم همین‌جا بنشین زیارت بخوان. او گفت: حاج آقا، اینجا تا ضریح خیلی فاصله دارد، اینجا خلوت هم هست، مقداری جلوتر می‌رویم، آنجا می‌نشینیم و زیارتنامه می‌خوانیم. به او گفتم: آقای ارتشی، می‌دانی من از کجا آمده‌ام؟ من از قم آمده‌ام تهران، از تهران آمده‌ام مدینه. من بیش از هزار کیلومتر راه آمده‌ام، دیگر بیشتر از این جلو نمی‌آیم. اگر مادرم حضرت فاطمه (سلام‌الله‌علیها) من را دوست دارند، این چند قدم را مادرم جلو بیابند. من این را گفتم؛ چون چشم نداشتم و خیلی دلم شکسته بود. نشستیم و این ارتشی هم کنار ما نشسته بود و زیارتنامه می‌خواند. یک وقت

دیدم خانمی کنار من نشسته و چادرش را هم روی پای من انداخته است. خیلی بدم آمد، وسط زیارتنامه بود، رویم را آن طرف کردم، گفتم: خانم، اگر می‌خواهید از زیارتنامه استفاده کنید، مقداری عقب‌تر بنشینید! کنار من نشسته‌اید و چادرتان را روی پای من انداخته‌اید! آن خانم گفت: من محرم شما هستم تا فرمودند: من محرم شما هستم، یک لحظه بدنم لرزید، مثل اینکه بدنم را برق بگیرد، باورم نمی‌شد! چه کسی در مدینه محرم ماست! یک لحظه به ذهنم خطور کرد؛ اما برای اینکه مطمئن شوم، گفتم: شما مادرم حضرت فاطمه (سلام‌الله‌علیها) هستید؟ فرمودند: بله، من مادرت هستم، مگر همین الآن شما من را دعوت نکردید؟ نگفتید: اگر مادرم من را می‌خواهند، چند قدم جلو بیایند؟ من آمدم. تا مطمئن شدم که ایشان هستند، گفتم: اگر شما مادرم هستید، مدتی است من از چشم محروم شده‌ام، چشم من را سالم کنید تا چشمم ببیند. فرمودند: اشکالی ندارد، مثل شما مثل ابا بصیر است.

ابا بصیر هم نابینا بود، روزی به امام باقر (علیه‌السلام) گفت: شما که معجزه دارید، چشمان من را سالم کنید. حضرت دست به چشمانش کشیدند، چشمانش سالم شد؛ اما بعد حضرت فرمودند: ابا بصیر، در بهشت مقامی برایت در نظر گرفته شده که به آن مقام نمی‌رسی مگر اینکه در دنیا نابینا باشی. اختیار با خودت است. اگر می‌خواهی چند سال عمرت را بینا باشی و چشمانت ببیند، آن مقام را نداری، اما اگر نابینا باشی، آن مقام را داری. آن وقت ابا بصیر گفت: من می‌خواهم نابینا باشم. حضرت دوباره دستشان را کشیدند و چشمش به حالت قبل برگشت.

اینجا هم حضرت فاطمه (سلام‌الله‌علیها) به این روحانی سید فرمودند: مثل شما مثل همان ابا بصیر است. اختیار با خودت است. مشکل نیست. اگر بخواهی، من چشمانت را سالم می‌کنم؛ اما دیگر آن مقام آخرتی را نداری، می‌خواهی هم نابینا باش بعد آن مقام را داری، کدام؟ خود روحانی تا این جمله را فهمیده بود، خوب وارد بود، گفت: من می‌خواهم نابینا باشم. همان موقع حضرت یک مرتبه غائب شدند. سید گفت: رویم را به آن ارتشی و گفتم: بین این خانم کجا می‌رود؟ او کنار من نشسته بود، گفت: کدام خانم؟ گفتم: این خانمی که من داشتم با او حرف می‌زد. ارتشی گفت: اصلاً دوروبر ما کسی نیست، من هستم و شما، اصلاً خانمی نیست. تازه فهمیدم هیچ‌کسی آن بانو را نمی‌دیده و فقط من می‌دیدم، آن هم البته با چشم دل، من ایشان را احساس کردم و با ایشان صحبت کردم.

«الحمد لله رب العالمین»